**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021129**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر تضمین بود. عرض کردیم که تضمین عبارت است از ابن ناظم در شرح الفیه پدرش صفحۀ ۲۵۷ اینجوری تضمین را معنا کرده، التضمین استعمال اللفظ فی معناه الاصلی مزیدا علیه معنا آخر. چیز قشنگی است معنای. ابن هشام هم چند جا در مغنی اشاره می‌کند که فائدة التضمین ان یدل بکلمة واحدة علی معنیٰ کلمتین.

**شاگرد:** قرینه هم می‌خواهد.

**استاد:** نه حالا آن بحث‌های چیز هست که حالا چطور دلالت می‌کند ذاتا دلالت می‌کند یا به قرینه آنها بحث دیگری است ولی خود تحریفش این هست که به وسیلۀ یک کلمه بر معنای دو کلمه دلالت کند. شرایط دلالت خارج از تعریف. هست آن شرایط وجود دارد.

در جلسۀ قبل عرض کردم اینهایی که، کلماتی که در تضمین به عنوان کلمات نحاة و مفسران آمده الزاما همه‌اش را نمی‌شود از باب تضمین دانست. یک مثالی عرض کردم «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» را گفتند اینجا تعزموا درش نوا تضمین شده، خود عزمت با علیٰ متعدی می‌شود ولی نویٰ بنفسه متعدی می‌شود. ظاهرا کلمۀ عزم را به معنای نیت مشرف به عمل می‌گیرند، به دلیل اینکه اشراف به عمل دارد و نزدیک انجام عمل هست با علیٰ عزم متعدی می‌شود، ولی نیت اشراف به عمل در معنایش نخوابیده بنابراین با علیٰ متعدی نمی‌شود. ولی معلوم نیست که عزم صرفا معنایش نیت مشرف به عمل باشد. ممکن است عزم دو معنا داشته باشد، هم نیت مشرف به عمل را عزم بگویند، هم مطلق نیت را عزم بگویند به خاطر همین گاهی با علیٰ متعدی می‌شود، گاهی باید بنفسه متعدی بشود، باید استعمالات عزم را دید، دید آیا نوعا عزم، اگر ما ببینیم صدی نود و پنجش با علیٰ متعدی می‌شود این تقریبا آدم یک احتمال قابل توجهی به نظرش می‌رسد که جایی که بدون علیٰ متعدی شده این خلاف قاعده است و یک تضمینی چیزی برای توجیهش باید ذکر کرد. تازه حالا بحث «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» این نکته را باید توجه داشته باشیم ممکن است ما بگوییم عزم ولو در اصل لغت به معنای نیت مشرف به عمل هست، ولی مجازا می‌تواند عزم به معنای مطلق نیت بیاید. تفاوت مجاز با تضمین این است که در مجاز معنای اصلی از لفظ اراده شده است، معلوم نیست «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» معنای نیت مشرف به عمل درش اراده شده باشد، ممکن است اصلا عزم به معنای لا تنووا باشد، مجازا. اگر آن باشد

**شاگرد:** فرمودید صارفه نیست وقتی می‌تواند معنای حقیقی‌اش اراده شده باشد و یک چیزی تضمین شده باشد.

**استاد:** نه حالا، باید دید معنایی که ما ازش درک می‌کنیم چه شکلی است. بحث سر این است که در بسیاری از اینکه تعیین کننده در اینکه معنا چی هست درکمان از این معنا چی است؟ آیا «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» می‌خواهد بگوید که در هنگامی که مشرف به عمل می‌شوید عقدۀ نکاح را نیت نکنید، یا از اوّل می‌خواهد، ببینید «لا تَعْزِمُوا» اینجور که آقایان تصویر می‌کنند کأنّ اینجوری باید معنا کنیم «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» یعنی لا تنووا عند الاشراف علی العمل و لا قبل الاشراف علی العم، کأنّ معنای اصلی‌اش هنگام اشراف به عمل است، می‌خواهد بگوید که نه در هنگام اشراف به عمل نیت کنید، نیت مشرف به عمل را بکنید و یا نیت عام را هم نکنید. آیا معنایش این است که کأنّ دو مرحله نهی دارد، نهی از نیت مشرف به عمل و نهی از نیت با فاصله؟ من خیلی برایم روشن نیست، نمی‌خواهم انکار کنم، ولی تصور نمی‌کنم که حتما این را به نحو تضمین گرفت، شاید نحو مجاز بگیریم، بگوییم از اوّل «لا تَعْزِمُوا» به معنای لا تنوو است، ولو مجازا این با ذوق ادبی آدم بیشتر سازگار باشد، آن چیزی که مرحوم آخوند تعبیر می‌کند در بحث مجاز می‌گوید علاقات مهم نیست، قبول طبع در مجاز مهم است من احساسم این است اینکه لا تعزموا را به معنای لا تنووا بگیریم قبول طبع دارد، و الا اینها را باید دقت کرد من در مورد اینکه به چه نحو است خیلی صحبت جدی نمی‌خواهم بکنم. یک مثال دیگری که، حالا این نکته را عرض بکنم، اینکه گاهی اوقات لفظی در یک معنای مجازی به کار می‌رود به دلیل به کار رفتن در آن معنای مجازی به حرف جری که آن معنای مجازی به او تعلق می‌گیرد متعلق می‌شود، مثلا اسدا علیّ و فی الحروب نعامة، شعر معروف، می‌گوید این کلمۀ اسد اینجا به معنای جری و متجرّء به کار رفته، متجرءٌ علی و فی الحروب نعامة، به من که می‌رسد شیر می‌شود ولی در جنگ‌ها شترمرغ است. اینجا کلمۀ اسد در معنای اصلی خودش به کار نرفته اگر اسد در معنای اصلی خودش به کار رفته بود به علاوۀ معنای مجازی هر دویش با هم آن درست بود آن استعمال لفظ، یا از باب استعمال لفظ در اکثر از معنا بود یا از باب تضمین. مثلا فرض کنید اگر یک کسی بگوید هذا الحیوان اسد علی سائر الحیوانات، یعنی همین شیر را، بگوید این حیوان در سائر حیوانات اسد است، اسد جنبۀ سلطنت بر سایر حیوانات، جنبۀ مسلط بودن بر سائر حیوانات دارد که از اسد معنای متسلط علی سائر الحیوانات را هم درش تضمین می‌کند. آنجا درست است ولی در جایی که ما معنای حقیقی را از کلمۀ اسد اراده نمی‌کنیم صرفا معنای مجازی را اراده می‌کنیم خب تضمین نیست دیگر، مثلا در مورد آیۀ شریفۀ «هُوَ اللّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي اْلأَرْضِ» در این آیۀ شریفه کلمۀ الله در معنای حقیقی خودش استعمال شده، علاوه بر معنای حقیقی دیدم در کشاف تعبیر کرده معبود و مالک را در تقدیر گرفته. ولی شاید بهتر از همه اینکه به جای معبود و مالک کلمۀ متصرف را بگوییم یا فعال لما یشاء. فعال، متصرف. کلمۀ مالک مفهومش مفهومی نیست که فی بخواهد، مالک للسماوات و الارضین، نه مالک فی السماوات و الارضین، اینکه تناسب ندارد، معبود خوب است، ما معبود را در جلسۀ قبل عرض می‌کردیم، ولی با توجه به سیاق، سیاق نظارت به توحید افعالی هست نه توحید عبادی. می‌خواهد بگوید خداوند در آسمان‌ها و زمین تصرف می‌کند و درش فعال هست. متسلط، اگر متسلط هم بگوییم، متسلط با علیٰ متعدی می‌شود. باید یک چیزی باشد که با فی متعدی بشود، فی، فعل متناسب با او مثلا متصرف، هو الله المتصرف فی السماوات و الارضین. علی ای تقدیر من نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم اینکه تضمین باید آن معنای اصلی اراده شده باشد ولی اگر معنای اصلی اراده نشده باشد، معنای دیگر مجازا باشد آن تضمین نیست ولو در استعمال مجازی، استعمال منشاء می‌شود که این واژه حرف جری را که قبلا نمی‌گرفت الآن بگیرد، مجرد اینکه یک شیء بتواند حرف جر بگیرد این لازمه‌اش تضمین نیست، ممکن است مجاز باشد. مجاز هم این خاصیت را احیانا دارد که فعلی را که به یک حرف جری متعدی نمی‌شود چون مجازا در معنای دیگری به کار رفته که آن معنا با این حرف جر متعدی می‌شود بتواند متعدی بشود. یک مثال دیگری که در مغنی هست در یک جایی بحث تضمین را پی‌اش کشیده در مورد آیۀ شریفۀ «فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ»، اینجوری تعبیر کرده، می‌گوید و الصواب ان یضمن اماته معنا البسه فکأنّه قیل فالبسه الله بالموت مائة عام و حینئذ یتعلق به الظرف، یعنی مائة عام بما فیه من المعنی العارض له بالتضمین ای معنی اللبس لا معنی الالباس لأنّه کالاماته فی العدم الامتداد. صحبت سر این است که مرگ تکررپذیر نیست، صد سال میراندن، صد سال هی دارد می‌میرد هی دارد می‌میرد، اینجوری نیست که، پس بنابراین مائة عام نمی‌تواند متعلق به اماته باشد. این اشتباه است، ما در این جمله دو تا کلام داریم، یک امات داریم یک موتی که در ضمن امات است، امات یعنی جعله میتا، آن میتی که در ضمن امات است آن متکرر است، جعله میتا مائة عامٍ، مائة عام ظرف میتی هست که در امات وجود دارد، ما جلسۀ قبل در مورد مفعول مطلق عرض کردم مفعول مطلق گاهی اوقات مفعول مطلق مربوط به خود فعل است، گاهی اوقات مربوط به آن فعلی هست که در لابلای معنای فعل تضمین شده، هو الذی انبتکم نباتا، انبت یعنی جعله ینبت، آن ینبت می‌تواند مفعول مطلق بگیرد، جعله ینبت نباتا، اینجا هم اماته یعنی جعله میتا مائة عام، نه جعله یموت، جعله میّتا، امات را دو جور می‌شود معنا کرد، جعله میّتا یا جعله یموت، جعله یموت، یموت هم آن حالت حدوثی مرگ را ناظر است، حالت حدوثی مرگ هم آنی است، دیگر امتداد دار نیست، ولی امات معلوم نیست معنایش جعله یموت باشد، جعله میتا می‌تواند باشد، اگر جعله میتا باشد میتا می‌تواند مائة عام به او تعلق بگیرد. نیازی به نظر نمی‌رسد که این را یک فعلی درش در تقدیر گرفته بشود، خودش راحت‌تر می‌شود این مائة عام را توجیه کرد. در تضمین عرض کردم علت تضمین این هست که لفظی که ما می‌آوریم معنایی را افاده می‌کند، این معنا معنای دیگری را به دنبال دارد و لازمه‌اش معنای دیگری هست که آن معنای لازمه، معنای تضمین شده است. تضمین دو شکل است، گاهی اوقات مثلا یک فعل را که می‌گوییم فعل دیگر درش تضمین هست ملازمه بین خود آن فعل یا خود آن غیر فعل و معنای تضمین شده است. مثلا این مثالی که زدم هذا الحیوان اسد علی سائر الحیوانات. کلمۀ اسد درش سلطنت بر سائر حیوانات خوابیده، کلمۀ اسد را که ما می‌شنویم معنای سلطان بودن و نفوذ داشتن بر سائر حیوانات در خود کلمۀ اسد خوابیده لازم نیست علی سائر الحیوانات آورده بشود که معنای متسلط فهمیده بشود، ولی بعضی چیزها هست تا آن متعلق نیاید آن معنای تضمین شده فهمیده نمی‌شود، مثلا فرض کنید قام الی الصلاة، قام یعنی ایستاد، ایستادن توش دیگر نخوابیده که به سمت جایی حرکت کرد که. بعد که الی الصلاة را ذکر می‌کنیم خود الی الصلاة ناظر به این هست که من این قیامم به انگیزۀ حرکت به سمت صلاة هست، اذا قمتم الی الصلاة یعنی اذا قمتم من النوم مثلا، بنابر آن روایات ذاهبین الی الصلاة، سائرین الی الصلاة، مثلا امثال اینها. که آن سِیْر و ذهاب الی الصلاة می‌تواند علت قیام ما باشد. یعنی نفس قام به تنهایی ازش ذهاب استفاده نمی‌شود، کسی که می‌ایستد حتما لازم نیست به یک مقصدی حرکت کند، و منشاء قیامش حرکت به سوی مقصد می‌خواهد همینجوری وایستد، ولی اینجا چون ما می‌دانیم قام الی الصلاة وقتی ذکر می‌کنیم از الی الصلاة این معنای ذهاب و سیرورت که در قام تضمین شده فهمیده می‌شود. پس ملازمه گاهی اوقات با خود آن مثلا فعل مذکور است، یا کلمۀ مذکور است، گاهی اوقات کلمۀ مذکور و متعلقاتش با همدیگر آن ملازمه را می‌فهماند. اینجا یک سؤال هست که هدف از تضمین چی است؟ قبل از اینکه این هدف را، هدف از تضمین را عرض کنم یک سؤال دیگر باید مطرح بشود که اصلا تضمین یک عمل قصدی است؟ یا عمل قهری است؟ اگر ما تضمین را گفتیم متکلم با عنایت این تضمین را به کار می‌برد، خب طبیعتا چون با عنایت هست و با قصد هست نیاز به انگیزه و داعی دارد و هدف دارد. ولی اگر گفتیم قهری است دیگر این سؤال جایی ندارد. توضیح ذلک اینکه ما مثلا در مثال قام الی الصلاة معنایی که به ذهن مخاطب می‌خواهیم منتقل کنیم سه تا معناست، یکی معنای قام، یکی معنای ذهاب، یکی الی الصلاة. ولی در مقام لفظ فقط دو تا لفظ می‌آوریم، قام را می‌آوریم و الی الصلاة را می‌آوریم. لفظ ذهاب را نمی‌آوریم. چرا این لفظ را نمی‌آوریم؟ یک موقعی ما می‌گوییم که این لفظ را عمدا نمی‌آوریم، با عنایت نمی‌آوریم. اگر با قصد و عمد و عنایت نیاوریم خب باید توضیح بدهیم که هدف ما از نیاوردن این لفظ چیست. بنابراین که قصدی باشد یک سری اهدافی را می‌توانیم برایش تصویر کنیم، یک هدف ایجاز است، ما می‌خواهیم با کمترین الفاظ بیشترین معنا را منتقل کنیم، خود ایجاد یکی از اهداف بیانی است. یک مطلب دیگر اینکه ما می‌خواهیم مخاطب را در فرایند فهم درگیر کنیم، این خیلی مهم است. گاهی اوقات متکلم صرفا دارد خودش حرف می‌زند، گاهی اوقات می‌خواهد مخاطب هم در جمله‌سازی دخالت داشته باشد، مثلا در فیلم‌ها و داستان‌ها یک پدیده‌ای هست به نام تعلیق، داستان را نیمه کاره رها می‌کنند، فیلم را نیمه کاره رها می‌کنند. برای چی؟ برای اینکه بقیۀ داستان را، بقیۀ فیلم را خواننده و شنونده و بیننده خودش بسازد. خود این یک هدفی هست که حضور فعال مخاطب این را فراهم کنیم. من گاهگاهی تصور می‌کنم بعضی وقت‌ها بعضی از حذف‌هایی که در قرآن صورت گرفته به این هدف است، مثلا ببینید شما در سورۀ یوسف ملاحظه بفرمایید، در سورۀ یوسف بعضی جاها مثلا دارد جریان خواب فرعون را که فرعون خواب خودش را حالا عزیز مصر، فرعون تعبیر نکنم، عزیز مصر و ملکۀ مصر خواب خودش را دارد برای تعبیر کننده‌ها تعبیر می‌کند، آنجا همینجور که دارد خوابش را تعبیر می‌کند یک دفعه حرکت می‌کند می‌رود در زندان، قرآن را به من اگر محبت کنید بیاورید. در سورۀ یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام این مطلب را ما می‌خوانیم که عزیز مصر این تعبیر را مطرح می‌کند.

«وَ قالَ الْمَلِكُ إِنّي أَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُوني في رُءْيايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ (43) قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْويلِ اْلأَحْلامِ بِعالِمينَ (44) وَ قالَ الَّذي نَجا مِنْهُما»

آن زندانی از آن دو زندانی که با حضرت یوسف در بند بودند که یکی‌شان نجات پیدا کرد یکی‌شان اعدام شد آن که نجات پیدا کرده بود «قالَ الَّذي نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» بعد از مدتی آن داستان را یادش آمد «أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُونِ (45)» من شما را به تأویلش آگاه می‌کنم، من را بفرستید. خب ادامه‌اش این است که آنها گفتند باشد شما را می‌فرستیم، این را دیگر هیچ نگفته. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» می‌رود در زندان یعنی پرده عوض می‌شود. چرا این پرده عوض می‌شود؟ یکباره از آن صحنه‌ای که دارد ماجرای گفت‌وگوی ملک مصر با اطرافیان صحبت می‌کند یک دفعه در زندان می‌رود. یک هدفش این می‌تواند باشد که می‌خواهد آن حد فاصل را مخاطبین پر کنند، مخاطبین هم در ضمن خودشان حرکت کنند، اینجور نیست که همه چیزها را ما بگوییم. فعال کردن مخاطب در فرایند داستان، این می‌تواند هدف باشد، البته یک نکتۀ دیگر هم ممکن است باشد در خصوص این مورد کأنّ اینقدر سرعت بخشیده شده به قضیه به محضی که این مطلب را می‌گوید کأنّه می‌گوید بدو بدو تندی برو عجله دارند و اینها، برای اینکه این مطلب را افهام کند که بین گفتن کلام این زندانی که نجات پیدا کند و رفتنش زندان انگار هیچ فاصله‌ای نشده، بلافاصله این در زندان حضور پیدا کرده، این می‌تواند معنا اینجور باشد.

بسیاری از حذف‌های آیات قرآنی به نظرم منشائش همین هست که می‌خواهد حضور مخاطب را در فرایند کلام و فهم و تخاطب فعال کند، یعنی مخاطب را از نقش انفعالی به نقش فعال تبدیل کند.

**شاگرد:** بیشتر در موارد داستانی مد نظر است؟

**استاد:** در داستان‌ها هم به خصوص بیشتر است.

**شاگرد:** مثلا در همین قضیه بیشتر دانه درشت‌های قضیه را قرار است زوم کند

**استاد:** نه نه بحث، ولو دانه درشت‌ها، یکباره یعنی ببینید شبیه تصویرسازی‌هایی که هست شبیه یک نوع فیلم است، یک فیلمی که داریم می‌گوییم یک دفعه از این پرده می‌رود روی پردۀ دیگر یک همچین چیزی است داستان، یعنی نحوۀ ارائۀ داستان‌های قرآنی پرش از یک صحنه به صحنۀ دیگر است، اینکه چرا پرش می‌کند به خاطر اینکه نیازی نیست، نیازی نیست نه نیازی نیست، به این معنا که ذهن مخاطب خودش این وسط، خودش مطلب را در می‌یابد نیازی نیست که ما خودمان الفاظ را به کار ببریم و مخاطب همینکه درگیر بشود و خودش آن صحنه‌های حذف شده را در ذهن خودش بازسازی کند یک نوع طراوتی به شنیدن جریان می‌دهد.

**شاگرد:** مثلا در همین قضیۀ ارسال این نکتۀ خاصی ندارد که حالا ذهن مخاطب هم درگیر کند، ناشئت و فعال باشد که اینجا بیاید ذهنش را درگیر یک چیزی بکند نکتۀ خاصی ندارد

**استاد:** نه، بالأخره بحث سر این هست که لازم نیست همۀ چیزها را من بیان کنم، بعضی چیزها را خودت هم باید درک کنی، یعنی ببینید این خودش موضوعی هست که یک موقعی هست شما می‌خواهید یک داستان از اوّل ریز ریز ریز همۀ این جریانات را بگویید طرفش خوابش می‌برد، یعنی نفس اینکه قسمتی از ماجرا را به مخاطب می‌دهید برای اینکه او بفهمد خواب را از کله‌اش می‌پراند، مثلا یک فیلم هست حالا یک نکاتی من وارد این مطلب نمی‌خواهم، یکی از نکاتی که در داستان‌سرایی‌های قرآن هست عقب و جلو رفتن است، یعنی اوّل آخر داستان را تعریف می‌کند یک دفعه برمی‌گردد اوّل داستان، داستان بقرۀ بنی اسرائیل را شما در قرآن ببینید، اوّل آخر داستان را دارد تعریف می‌کند یک دفعه پرش می‌کند اوّل داستان، این پرش‌ها می‌خواهد ذهن گوینده به صورت خطی پیش نرود، این چیزهایی هست نحوۀ بیان داستان نگاری قرآن، حالا داستان‌های دیگر هم همین هست، مثلا دارد الآن در مورد قضیه‌ای مطرح می‌کند یک دفعه می‌رود در آخرت دوباره برمی‌گردد ادامۀ آن قضیه را، یک نوع رفت و برگشت‌هایی که ذهن مخاطب، اینها یک مقداری برای این هست که ذهن مخاطب صرفا یک گیرندۀ محض نباشد، ذهن مخاطب اینجا بحث معنای فعال شدن این است، مخاطب چرتش نبرد، وقتی شما ماجرا را دارید همینجور خطی تعریف می‌کنید مخاطب یک مقداری، یعنی کأنّه این پرش‌ها خودش یک موضوعی هست. این هم می‌تواند یک نکته‌ای باشد. نکتۀ این است که یعنی هدف کلی حذف ما در واقع تضمین به یک معنا حذف لفظ دال بر معنای تضمین شده هست، اهدافی که حذف را توجیه می‌کند و در اینجا مطرح هست که عرض کردم این هدف می‌تواند ایجاز باشد با همۀ بحث‌هایی که در بحث ایجاز و اطناب در بلاغی هست که ایجاز چه اهدافی را می‌تواند داشته باشد. عرض کردم یک نکته‌ای که برای حذف هست من تصور می‌کنم همین که ذهن مخاطب را درگیر کند. یک تعبیری در کشاف در یک جایی دارد، کشاف در ذیل آیۀ فیکیدوا لک، در کشاف، جلد ۲، صفحۀ ۵۵۹ اینجوری دارد، می‌گوید فان قلت فیکیدوا لک کیدا، در همین داستان حضرت یوسف هست دیگر.

در این آیه کشاف تعبیر کرده که فان قلت هل لا قیل فیکیدوک کما قیل فکیدونی، هل لا قیل است؟ باید هل لا لم یقل، هل لا قال یا؟ هل لا چرا نگفت دیگر، آره دیگر درست است، لا در خود هل لا هست دیگر. هل لا قیل فیکیدوک کما قیل فکیدونی، کلمۀ کاد بنفسه متعدی می‌شود، چرا در آیۀ قرآن گفته شده فیکیدوا لک، لام جر برای چی اینجا آمده؟ می‌توانست بی لام جر بگوید، فیکیدوک، قلتُ ضمِّن معنیٰ فعل یتعدّیٰ باللام لیفید معنیٰ فعل الکیل مع افادة معنی الفعل المضمن. ممکن است بگوییم اینجا یک فعلی در اینجا تضمین کردند که آن فعل با لام متعدی می‌شده، حالا توضیح هم نداده آن فعلی که معنایی را که اینجا در تضمین هست چه معنایی هست.

**شاگرد:** به معنای لام تقویت هم

**استاد:** نه لام تقویت نداریم، آن لام تقویت در جایی هست که فعل ما یعنی آن متعلق ما فعل نباشد شبه فعل و امثال اینها باشد.

**شاگرد:** در مورد فعل گفتند.

**استاد:** آنهایی که در مورد اینها هست آنها اشتباه است، از همین باب‌هاست که از باب تضمین و امثال اینهاست. چیزهای غیر فعل مثلا اسم فاعل، مصدر برای تعلق گرفتن برای اینکه متعلق بگیرند لام در موردش می‌آید ولی فعل را لام آوردن آن درست نیست.

**شاگرد:** فیحتال لک می‌گوید بعدش، بعدش می‌گوید و نحن ذلک فیحتال لک.

**استاد:** احتال بله عبارتش را دارم. فیحتالوا. یک معنای لازم کأنّ اینجا در نظر گرفته. فیحتالوا بله. بعد نه آن نکته‌ای من الآن بیشتر رویش تأکید دارم آن بحث هست که هدف از تضمین را می‌گوید فیکون آکد و ابلغ فی التخویف، هدف از این تضمین تأکید است و مبالغه، فیکون آکد و ابلغ فی التخفویف و ذلک نحو فیحتال لک علی تری الی تاکیده بالمصدر. این کلمۀ فیکیدوا لک را با کلمۀ کیدا در آیۀ قرآن تأکید کرده مفعول مطلق تأکیدی بعدش آورده، می‌گوید مقام، مقام تأکید است، شاهدش این است که کیدا را آورده، وقتی مقام مقام تأکید هست با تضمین این تأکید صورت می‌گیرد. من نفهمیدم که کجای تضمین ربطی به تأکید دارد. چون تضمین روحش چی است؟ حذف یک لفظ و اکتفا به الفاظ موجود برای افادۀ آن معناست. یعنی اینکه یک لفظ خودش نیاید ولی معنایش بیاید، این حقیقت تضمین است، این چجور تأکید می‌کند آن را نفهمیدم، ایجاز درست است چون یک لفظ را نیاوردیم دیگر، کمش کردیم، نمی‌دانم حضور فعال مخاطب درست است، چون اینجا برای رسیدن به آن معنا ما از طریق لفظ آوردنش چیز نکردیم، خب مخاطب مستقیم خودش دارد با آن معنا مواجه می‌شود. اینها درست است، ولی تأکید این وسط حذف لفظ دال بر معنا، می‌گوید لفظش را حذف کردیم که تأکید کنیم، آخر این چه ربطی به تأکید دارد؟ خلاصه من این را نفهمیدم که لفظ تأکید این وسط چه کاره است، بله ممکن است شما بگویید که چرا هم کاد و هم احتال را آورده، کاد و احتال، چون در واقع دو تا واژه‌ای هست که معناهایش نزدیک به هم است، ما در واقع اینجا دو تا معنا را می‌خواهیم به مخاطب افهام کنیم، هم کاد و هم احتال، این به خاطر تأکید است، ولی تضمین حذفش است، یعنی شما باید علت حذف را توجیه کنید که چرا معنای دوم را با لفظ صریح نگفته، با لفظ خودش افهام نکرده، با لفظ‌های دیگر افهام کرده، اینکه با لفظ‌های دیگر افهام کرده این به جهت تأکید نیست، باید مثلا ایجاز باشد، نمی‌دانم یک همچین چیزهایی درست بکند، این تأکید و امثال اینها خیلی به نظر می‌رسد که قشنگ نیست. همچنین یا مثلا بعضی وقت‌ها می‌گویند فائدۀ تضمین این هست که یک لفظی معنای دو تا کلمه را افاده کند، خب این فایده باید ببینیم آیا نفس این مطلوبیت دارد؟ چرا حالا ما این دو تا معنا را با یک لفظ افاده کنیم؟ باید بگوییم یا به خاطر ایجاز است، آن اهداف دیگر را باید پایش را وسط بکشیم و الا مجرد اینکه یک لفظ دو تا معنا افاده می‌کند به تنهایی کافی نیست برای توجیه هدف تضمین. اینهایی که عرض کردم همه در صورتی هست که ما تضمین را یک پدیدۀ قصدی و تعمدی بدانیم. به نظر می‌رسد که تضمین گاهی اوقات پدیدۀ قصدی اصلا نیست، قهری است، توضیح ذلک اینکه متکلم همیشه ابتداء الفاظ را در ذهنش مرور می‌دهد، از طریق الفاظ به معانی می‌رسد، معانی که می‌خواهد افهام کند بعد الفاظ را به زبان جاری می‌کند تا این الفاظ در ذهن مخاطب جاگیر بشود قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه، قضیۀ معقوله شکل بگیرد، یعنی یک عملیاتی که در واقع تقریبا برعکس عملیاتی که در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد در ذهن متکلم، یعنی یک معنایی در ذهن متکلم وجود دارد برای این معنا الفاظی را می‌بیند، و این الفاظ را که دید الفاظ ذهنیه، به زبان جاری می‌کند تا این الفاظ در ذهن مخاطب جاگیر بشود از طریق قضیۀ ملفوظۀ ذهنیۀ مخاطب قضیۀ معقوله در ذهن مخاطب شکل بگیرد، به نظر می‌رسد گاهی اوقات اینقدر حرکت ذهن متکلم سریع است از خیلی سریع ذهنش معانی حرکت می‌کند، به طوری که در آن اصلا گویا آن لفظی که ما خیلی وقت‌ها این نکته را قبلا اشاره بکنم، اصلا یک مطلبی مناطقه دارند می‌گویند تفکر گفت‌وگوی درونی انسان است، انسان وقتی می‌خواهد فکر کند با الفاظ فکر می‌کند، روی همین جهت اگر الفاظ خراب بشود تفکر انسان هم خراب می‌شود، یک نوع گفت‌وگوی درونی، الآن هم در پزشکی ثابت شده کسانی که فکر می‌کنند تارهای صوتی‌شان اصلا حرکت می‌کند.

**شاگرد:** کلمه را فکر نمی‌کنند؟

**استاد:** آنها یک نوع تارهای صوتی خاص، تارهای صوتی‌شان حرکت می‌کند ولی زبانشان جاری نمی‌شود، یعنی مجرد حرکت تارهای صوتی معنایش این نیست، من خودم یک بنده خدایی بود یک جایی عیدالزهراء بود برنامه اجرا می‌کرد خیلی برایم جالب بود، دهنش را بسته بود بلندگو را می‌گرفت می‌گذاشت اینجا تارهای صوتی‌اش را حرکت می‌داد و مشغول اجرا بود، یک اجرای خیلی عجیب بود فشار که می‌داد دهنش بستۀ بسته هم بود خیلی هنرمند عجیب و غریبی بود که اینجوری هنر اجرا می‌کرد.

**شاگرد:** کر مادرزاد است اصلا تلفظی از لفظ ندارد که ولی اجرا می‌کند

**استاد:** نه آنها هم یک نوع، حالا آنها چجوری فکر می‌کنند من نمی‌دانم.

**شاگرد:** صوت ندارد ولی

**استاد:** لفظ درونی ممکن است داشته باشد، صوت غیر از لفظ‌های درونی است، نمی‌دانم حالا آنها چجوری فکر می‌کنند من حالا آنها را خبر ندارم ولی حالا

**شاگرد:** آدم تصوری از لفظ ندارد

**استاد:** اجازه بدهید آن چیزهایی که آنها را واگذار کنیم متخصصین کر و لال‌هایی که ما نمی‌دانیم آنها چه شکلی است. غرضم این جهت هست، گاهی اوقات اصلا در ذهن خود متکلم لفظ تضمین شده، لفظ آن معنای تضمین شده حضور جدی ندارد، یعنی یا اصلا حضور ندارد، یعنی از لفظ مذکور در ذهن خود متکلم پرش به آن معنا می‌شود. یعنی خود پرشی که در ذهن متکلم وجود دارد پرش ناخودآگاه است، یعنی از این لفظ اینجور نیست که از لفظ فعل تضمین شده در ذهنش باشد تعمدا نمی‌آورد، اصلا لفظ فعل تضمین شده در ذهن متکلم هم حضور ندارد، این خیلی سریع است، به طوری که اصلا به دلیل سرعت زیادی که آن لفظ دارد فقط یک لحظه می‌آید و می‌رود، متکلم التفات تفصیلی به آن لفظ ندارد، چون التفات یا اصلا لفظ حضور ندارد، یا اگر هم حضور دارد سریع می‌آید و می‌رود، روی همین جهت ناخودآگاه کأنّ آن متعلق را مربوط به همین لفظ مذکور می‌بیند، اگر هم حضور داشته باشد در عالم ذهنش اینقدر سریع است یک آنا ما می‌آید و می‌رود، و این باعث می‌شود که ناخودآگاه آن لفظ تضمین شده بر زبانش جاری نشود، چون در ذهنش حضور، یا اصلا حضور ندارد یا حضور مستقر ندارد، حضورش به سرعت است، بنابراین دیگر سؤال نکنید که چرا حذف کرد، قهرا حذف شده، چرا ندارد. و من فکر می‌کنم که ما در تضمین هر دو حالت را داریم، یعنی هم تضمین قصدی داریم هم تضمین قهری و شاید نوعا تضمین‌ها قهری باشد، بیشتر تضمین قهری باشد نه تضمین قصدی، اینکه تعمدا کأنّ یک لفظی در ذهنش جاری بشود می‌گوید ای بابا بیاییم این لفظ را کم کنیم، کم، نه این حرف‌ها نیست ناخودآگاه، یعنی یک پدیدۀ غیر شاعرانه است، آن حذف، حذف ناخودآگاه است، ناخودآگاه آن لفظ حذف می‌شود چون آن لفظ در ذهن من حضور مستقر ندارد، یا اصلا حضور ندارد یا حضور مستقر ندارد.

**شاگرد:** نصوص متون همینجور است؟ یعنی می‌فرمایید که نصوص متون در غالب موارد همینجور هست؟ نصوص متون همینجوری هستند غالب موارد؟

**استاد:** این موارد، موارد چیز اینجوری است تضمین را، من تصور می‌کنم موارد تضمین، قام الی الصلاة نه اینکه کلمۀ ذهاب در ذهن مخاطب می‌آید لفظش، معنایش می‌آید، لفظ ذهاب می‌آید تعمد می‌کند که این لفظ ذهاب را نیاورد، نه کلمۀ قام که می‌گوید معنای قام یعنی در ذهن خود متکلم، لفظ قام و معنای قام و معنای ذهاب می‌آید، لفظ ذهاب نمی‌آید در ذهن متکلم، وقتی در ذهن متکلم نیامد در مقام افهام به غیر هم، یعنی همان حالتی که خودش پیدا کرده می‌خواهد مخاطب را به همان حالت درش معنا را افهام کند، یعنی همان حالتی که خودش در ارتباط با این معانی دارد همان حالت را هم به طور طبیعی برای مخاطب می‌خواهد ایجاد کند. من اینجور تصور می‌کنم که هر دو جورش تصویر دارد، هم اینکه تضمین یک عملیات قصدیه باشد، و یک عملیات قهریه باشد، و شاید آن قسمت دومش را تأکید ندارم ولی می‌خواهم بگویم شاید بیشتر آن چیزی که وجود دارد جنبۀ قهری هست، اگر جنبۀ قهری هست دیگر سوال از اینکه چرا حذف شده است و از این حرف‌ها آن سؤال سؤال بی‌جایی هست، حالا ادامۀ بحث‌های مربوط به تضمین را فردا. ما بعد از ظهر هم ادامۀ همان بحث‌های عباس حسن را دنبال خواهیم کرد.

یک چیزی را در ذهنم هست آیا در زبان مثلا فارسی هم تضمین وجود دارد؟ من یک سری مثال‌هایی خودم برای تضمین ساختم برای فارسی ببینید مثال واقعی برای تضمین، در شعرهای شاعرها، در نصرهای معتبر فرض کنید گلستانی جایی یک جایی پیدا کنیم شبیه همین تضمین خیلی مهم است برای بعضی از تحلیلاتی که می‌خواهم عرض کنم. چون من تصورم این است که تضمین یک کارکرد طبیعی لغت است، کارکرد غیر طبیعی نیست، این نکته‌ای است که در بعضی بحث‌های آینده می‌خواهم رویش تأکید کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد